

درک زمانه و پویایی تاریخی در شعر «افسانه» نیما یوشیج

افسانه کربلایی محمد*

سپیده سپهری**

چکیده

نیمایوشیج با پدید آوردن سبک نوین در شعر فارسی، توانست با ساختارشکنی در نظام ادبی کهن، تحولی عظیم در ادبیات منظوم سنتی فارسی به وجود آورد و بدین ترتیب مهم‌ترین حادثه‌ی ادبی قرن چهاردهم را در تاریخ ادبیات ایران رقم بزند. شعر «افسانه» نیما نخستین گام برای شکستن دیوار اوزان عروضی شعر کلاسیک و تحول ادبی در نقطه عطف تاریخ ایران بود. اما آیا شعر «افسانه» را می‌توان به‌عنوان نقطه آغاز درک زمانه و هوشیاری تاریخی نیما دانست؟ باید گفت نیما با درک به موقعِ ضرورتِ شالوده‌شکنی و نوآوری ادبی در آن شرایط حساس سیاسی و اجتماعی (انتقال حکومت از قاجار به پهلوی)، جامعه خود را هم‌پای جامعه‌ی مدرن جهانی به نواندیشی، واقع‌گرایی و یک انقلاب درونی و اجتماعی دعوت کرد. داده‌های این پژوهش که به شیوه توصیفی - تحلیلی انجام گرفته است، نشان می‌دهد که شعر افسانه تبلور این هوشیاری تاریخی نیماست و از این جهت گویی شعر افسانه، سرآغاز دورانی جدید از پویایی تاریخ در فضای شعر پس از مشروطه ایران است. نیما یوشیج با غلبه بر روزگار معاصر خود و ادراک جریان‌های سیاسی و اجتماعی و هنری جهان، ضرورت گذار از تابوی شالوده‌شکنی را در شعر فارسی به خوبی احساس کرده است و شعر فارسی را از شعر موعظه‌گر به فضایی برای اندیشیدن تبدیل کرده است.

واژه‌های کلیدی: تاریخ، درک زمانه، نیما یوشیج، شعر نو، شعر افسانه.

مقدمه

هنر، اندیشیدن در سایه‌ی تخیل و «شعر» نیز آفرینش هنری در جامعه‌ی واژه‌هاست. به عبارتی شعر ترجمه‌ی تخیل، عواطف و اندیشه‌ی هنرمند است. به همین دلیل از دیر باز به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین عنصر در فرهنگ ایران محسوب می‌شود. شعر در ضمیر خود بازتابی از واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی جامعه است. شاعر متعهد، با التزام و رسالتی که در جامعه دارد نمی‌تواند نسبت به مسائل پیرامون خود بی‌تفاوت باشد. به‌ویژه شاعری که درک دقیقی از واقعیت‌ها و مشکلات جامعه خود داشته باشد، به تضادهای موجود در پدیده‌های پیرامونش بیشتر پی می‌برد. و می‌داند برای مبارزه و مقاومت با آن‌ها و روشنگری مردم و تعهد به آرمان‌های انسانی، زبان می‌تواند قوی‌تر و مقاوم‌تر عمل کند. از جمله این شاعران، نیما یوشیج است. او خود را شاعر زمان خود می‌نامد. او هنرمندی است که می‌داند در کدام برهه‌ی زمانی می‌زید و در چه جایگاه جغرافیایی، سیاسی، اجتماعی جامعه خود و جهان معاصر قرار گرفته است. اشعار نیما بازتابی از اشراف و وقوف او از واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی جامعه خود است. و این همان درک زمانه و پویایی تاریخی نیماست. هدف این مقاله پاسخ به این پرسش است که شعر افسانه، تا چه اندازه نشانگر درک نیما از پویایی تاریخی است؟

در این پژوهش ابتدا به بررسی بنیان‌های نظری در مورد تاریخ، درک زمانه و شعر معاصر اشاره می‌کنیم و سپس با معرفی اجمالی این شاعر، به تفسیر ویژگی‌های پویایی و هوشیاری تاریخی نیما در این شعر می‌پردازیم.

پیشینه پژوهش

تا کنون با این عنوان، پژوهش‌هایی صورت گرفته است. اما در این مقاله می‌خواهیم دقیق‌تر و با بیان جزئیات بیشتر به این مسئله بپردازیم. در این زمینه می‌توان به چند مقاله و کتاب اشاره کرد.

کتاب:

– موسوی، حافظ (۱۳۹۷). *آنتولوژی شعر اجتماعی/ایران*. تهران: نشر ورا تاریخ.

موسوی در این پژوهش کوشش کرده است تا هستی‌شناسانه، رویکردهای جامعه‌شناختی شاعران ایران را از مشروطه تا دهه ۶۰ مورد بحث قرار دهد.

مقالات:

– فرزاد، عبدالحسین (۱۳۸۳). «نیما و درک زمانه». *مجله شوکران*. ش ۱۷.

در این مقاله اشاراتی گذرا به هوشیاری نیما نسبت به تاریخ ایران و جهان در قرن بیستم شده است که عبور از شعر عروضی به شعر نو نیز در همین راستا صورت گرفته است.

- پیروز، غلامرضا (۱۳۸۵). «روح زمانه و نیما». *مجله گوه‌ران*. ش ۱۳ و ۱۴.

در این مقاله آمده است که نیما با اشراف بر زمانه ادبی خود دریافته بود که شعر فارسی در عصر قاجار به انحطاط رسیده و برای نجات آن باید روحی تازه در کالبد آن دمید و نیما با آگاهی از چند و چون ادبیات ایران و جهان با توجه به رویکردهای نوینی که در تجربه شعری خود داشت، شعر نوین فارسی را بنیاد نهاد و قدم در راهی پرخطر نهاد.

- سلیمی، علی. مرآتی، مهدی (۱۳۸۳). «تعهد انسانی و اجتماعی در شعر معاصر» مطالعه مورد پژوهانه: نیما یوشیج. *همایش کشوری افسانه*. نویسندگان این مقاله معتقدند که شعر نیما به شدت رنگ انسانی، اجتماعی دارد، و این امر در جای جای اشعار او هویدا است که نشانگر حضور پر رنگ دغدغه‌های انسانی، اجتماعی در شعر او است.

- عباسی، حبیب‌الله. محسنی، مرتضی (۱۳۸۵). «جوهر زمان» (تحلیل جامعه شناختی منظومه «کارشب پا» نیما). پژوهش‌های ادبی. ش ۱۲ و ۱۳.

در این پژوهش آمده است که هر چند اشعار نیما بازتابی از روح حاکم بر زمانه اوست، غالباً در انتقاد و نفی مناسبات اجتماعی عصر سروده شده است. کار "شب پا"، به‌عنوان منظومه‌ای واقع‌گرا در توصیف نظام طبقاتی و کارکرد و روابط میان دو طبقه فرودست و انتقاد غیرمستقیم به این نظام سروده شد.

اهداف

- ۱- مهم‌ترین هدف از این پژوهش دستیابی به میزان معاصر بودن شاعر با عصر نو و هم‌سوئی با تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... است.
- ۲- هدف دیگر آشنایی با شیوه‌ی انعکاس، مسایل روزگار شاعر در اشعار او است.
- ۳- هدف دیگر کشف نوع موضع گرفتن این شاعر در برابر پدیده‌هایی که ایران را در آن روزگار، در معرض خطرات بیگانگان قرار داده بود.

روش تحقیق

روش انجام تحقیق توصیفی - تحلیلی است بدین معنی که پس از مبانی نظری تحقیق، اثر مورد نظر این پژوهش مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد و از نظر اشراف و هوشیاری شاعر نسبت به تاریخ زمانه خود مورد بررسی و مقایسه قرار می‌گیرد. در این پژوهش با استفاده از

روش کتابخانه‌ای، فیش‌برداری از منابع و مآخذ مکتوب موجود در زمینه پژوهش حاضر گردآوری می‌شود.

مبانی تحقیق

تاریخ چیست؟

از آغاز هستی همواره رویدادهای فردی و اجتماعی با اشکال و زوایای مختلف بر انسان حاکم بوده است که در پیکربندی تجارب انتزاعی آن می‌توان دستاورد تحصیل شده را تاریخ نام نهاد. بر اساس ساختار هستی‌شناسی موقعیت‌هایی که انسان در آن قرار می‌گیرد، برخاسته از عناصر بنیادی است که بر اساس خصایص و خلق و خوی او تعیین می‌شود و چه بسا با گذشت زمان و گسترش اندیشه، انگاره‌های متعددی را در فراروی خود قرار می‌دهد که گاهی به صورت بحران بروز می‌کند، سرآغاز این فصل، به بررسی دانش ثبت و کهن‌نگاری پرداخته می‌گردد.

«تاریخ واژه‌ای معرب است و از زبانی دیگر به عربی وارد شده است، شاید از عبری که در آن واژه «پَرخ» به معنای تاریخ است. در متون کهن عربی و فارسی گزارشی رویداد را «خبر» می‌نامیدند و حالت جمع آن یعنی لفظ «اخبار» را به معنای «تاریخ نگار» نیز به کار می‌برند. ابن ندیم که در سده چهارم هجری کتاب الفهرست را می‌نوشت بارها لفظ «اخبار» را در همین معنا به کار برد. نویسندگان آن دوران شرح حال بزرگان علم، هنر و دین را هم «اخبار» می‌گفتند» (احمدی، ۱۳۹۶: ۴).

اگر به آغاز تاریخ بنگریم، تاریخ کره زمین و منظومه‌ی شمسی و فراتر از آن را مدّ نظر خواهیم داشت. فروتر از آن می‌توان تاریخ اقلیم و قاره‌ها و کشورها را مطالعه کرد. زیرا که جغرافیا مادر تاریخ است و هر اقلیم و مکانی ویژگی‌های تاریخی خود را دارد. از طرفی دیگر و افزون بر اقلیم، دوره‌های مختلف در هر اقلیم و مکان، شرایط تاریخی مخصوص به خود را آفریده است. افزون بر این‌ها، تعامل و دادوستد میان مردمان اقلیم‌ها و سرزمین‌های مختلف در روند و کیفیت و مسایل تاریخی آن سرزمین‌ها تأثیری به‌سزا دارد و چه بسا که در دوره‌های خاص تاریخی، خُلق و مزاج چند کشور و اقلیم ممکن است همانندهایی شگفت‌انگیز داشته باشد. «می‌توان با مطالعه‌ی منابع تاریخی و بررسی علمی آن دریافت که تاریخ در نظر بسیاری از فیلسوفان تاریخ و مراجع علمی... مسئله‌ایست مورد اختلاف. یکی از این موارد اختلاف، وحدت تاریخ جهانی است. چون تحولات اجتماعی چند هزار سال اخیر را مورد مذاقه قرار می‌دهیم، درمی‌یابیم که تاریخ یا سرگذشت عمومی بشر با آن که مشتمل بر «فرهنگ‌ها» یا «اجتماعات» یا «دوره‌های تاریخی» گوناگون است، باز نوعی همبستگی و هماهنگی دارد. اجتماعات مختلف

هر چند به ظاهر مستقلند، در یکدیگر تأثیرات متقابل می‌کنند و جریانات کلی تاریخ که واجد وحدت و نظم و هنجار است، به وجود می‌آوردند» (آریان‌پور، ۱۳۸۷: ۵).

به نظر می‌رسد مفهوم جریان تاریخ با بیان نگرش‌های متفاوت و متشابه و روش‌های تحلیل و تفسیر مختلف است که نتیجه‌گیری می‌شود. در کتاب رساله‌ی تاریخی آمده است که: «تاریخ معنای یکه و عینی ندارد و درک حقیقت آن به معنای ارائه‌ی تأویل‌ها و تعبیرهایی است که می‌تواند شکل‌های متنوع و گاه مخالف و متضادی بیابد» (احمدی، ۱۳۹۶: ۴۴).

البته باید در نظر داشت که تاریخ و اصولاً حوادث جوامع انسانی، همچون حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته است و چه بسا که ما این حلقه‌ها را در بسیاری موارد نتوانیم به سادگی ردیابی کنیم. این بدان معنا است که تحولات بنیادی در تاریخ جهان در خلأ به وجود نمی‌آید و از به هم پیوستن همین حلقه‌های زنجیر حوادث ساده و کوچک، زاده می‌شود. همه خواننده‌ایم که اگر آن ملاقات اتفاقی، میان شمس تبریزی و مولانا رخ نمی‌داد، ادبیات جهان اکنون کتاب ارجمند مثنوی معنوی را در گنجینه‌ی تاریخ معرفت‌شناسی خود نداشت.

آنچه از این مباحث استنباط می‌شود این است که داشتن پیشینه‌ی تاریخی برای هر ملتی ضرورتی انکارناپذیر است، زیرا ملت بدون تاریخ، ملتی بی‌هویت و بی‌اعتبار محسوب می‌شود.

انسان و کشف تاریخ (افزودن زمان بر مکان)

انسان‌های نخستین درکی از زمان نداشتند اما پس از قرون متمادی و حرکت منظم خورشید و ستارگان و فصل‌های منظم زمین اندک‌اندک به تکرار نمودهای طبیعی محیط جغرافیایی و فیزیکی اطراف خود یا همان طبیعت پی‌بردند و عنصر زمان را به نوعی ادراک کردند. بدین ترتیب خود را برای فصل سرما یا گرما از پیش آماده می‌کردند. مهم‌ترین کشف انسان پس از زمان، افزودن زمان بر مکان بود که در نتیجه آن تاریخ کشف شد و انسان تاریخی ظهور کرد. در میان فیلسوفان بر سر تاریخ بحث و جدل بسیار است از جمله مارتین هایدگر آنچه را از هستی و تاریخ و زمان در نظر دارد تجربه‌ی زیستی هر انسانی است.

«می‌گویند که انسان در زمان می‌زید. هایدگر اما نشان داد که انسان زمان است. زمان بودگی ناگزیر تاریخ بودگی را پیش می‌کشد. او گفت که دازاین (نامی که به جای انسان به کار می‌برد) هیچ نیست مگر هستی زمان یا Zeit-sein زمان چیزی نیست که کسی در جهان خارج با آن روبرو شود، بل همان است که دازاین هست. او سرانجام زمان را «تعیین‌کننده‌ی تمامیت دازاین» نامید. تاریخ بودگی دازاین از این جا آغاز می‌شود که منش تاریخی او در geschehen (یعنی از «جایی رسیدن» او) ریشه دارد. دازاین هستنده‌ای است که گذشته و آینده‌ی او در

اکنون او حضور دارند. با گذشته‌اش دنیا را می‌شناسد و با طرح اندازی‌هایش رو به سوی آینده دارد. دازاین در تاریخ می‌زید و تاریخ بودگی مبنای هستی‌شناسانه‌ی وجود او است» (احمدی، ۱۳۹۶: ۱۱۳).

به بیان دیگر می‌توان گفت که تاریخ همان بودن انسان است که هستی و ساز و کار او را در خود دارد و در این زنجیره‌ی زمانی-مکانی، انقطاعی وجود ندارد؛ پس تاریخ با تمامیت خود در برابر ما حضور دارد و خود ما است. ما خود تاریخ هستیم و تاریخ، خود ما می‌باشد. این بدان معنا است که بدون درک تاریخ، هیچ ادراکی در سیر اندیشه‌ی انسان، نمی‌تواند وجود داشته باشد و تفاوت انسان و جانوران از همین جا، به ظهور می‌رسد در حقیقت انسان، وجودی تاریخی است. ما انسان‌ها، عنصر اخلاق را مدیون ادیان هستیم و نخستین بار آن را در مرامنامه‌ی ادیان، مشاهده کرده‌ایم و دریافته‌ایم که ادیان هم به نوعی، انسان را در ملغمه‌ی اخلاق تاریخی، به تصویر کشیده‌اند. به بیان دیگر آنچه ادیان آن را کفر و ضلالت می‌نامند در برابر ایمان و هدایت، هر دو جریان در آن واحد دست در دست یکدیگر دارند، به همین سبب است که ادیان، همواره نصایح و مواعظ خود را در گستره‌ای تاریخی، ابراز می‌دارند. اگر سخن ویکتور فرانکل را بپذیریم که می‌گوید: «نیاز بشر، تعادل حیاتی نیست بلکه عنصر روحانی پویایی اندیشه است» (فرانکل، ۱۳۸۸: ۱۶۱). باید اذعان کنیم که این عنصر روحانی همان تفکر انسانی است که با درک زمانه، به همه چیز معنا می‌دهد؛ این معنا دهی، بدون ادراک تاریخی امکان‌پذیر نیست.

پویایی (دینامیسم) تاریخ

آنچه انسان را به سوی انفعال در برابر حوادث زندگی سوق می‌دهد، جبرگرایی است. جبرگرایی در طول زندگی بشر عاملی خطرناک و زهرآگین بوده است که او را از پویایی به سوی تقدیرپذیری و خاکساری در برابر هر قدرتی، کشانده است. اندیشه‌ی پویایی تاریخ، همواره در ادبیات ارجمند کهن ایران وجود داشته است و این باور گوشزد شده است که انسان خود، سرنوشت خود را می‌سازد. ناصر خسرو قبادیانی همواره در اشعارش به این امر اشاره دارد:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را	برون کن ز سر باد و خیره سری را
بری‌دان از افعال، چرخ برین را	نشاید ز دانا، نکوهش بری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد	مدار از فلک چشم نیک اختری را
درخت تو گر بار دانش بگیرد	به زیر آوری چرخ نیلوفری را

در طول زمان سلاطین خودکامه، خواهش‌ها و منویات خود را به‌عنوان تقدیر الهی بر مردمان، تحمیل کرده‌اند، حتی به خاطر داریم که در تاریخ جهانگشا، آمده است که چنگیز در بخارا گفته بود: «ای قوم بدانید که شما گناه‌های بزرگ کرده‌اید و این گناه‌های بزرگ بزرگان شما کرده‌اند. از من بپرسید که این سخن به چه دلیل می‌گویم. سبب آنکه من عذاب خدایم. اگر شما گناه‌های بزرگ نکردی، خدای چون من عذاب را به سر شما نفرستادی!» (جوینی، ۱۳۸۷: ۲۸۱-۲۸۲).

درک زمانه (زیستن در مفهوم معاصر بودن در روزگار خویش)

ادراک، انعکاس منطقی ماهیت هر پدیده‌ای در ذهن آدمی است. می‌توان گفت ادراک کامل‌ترین ویژگی شعور انسان است، چنانچه به هرمِ آبراهام مازلو (Abraham Harold Maslow) روانشناس انسان‌گرای قرن بیستم انگلستان، نظری بیافکنیم، «پس از برآورده شدن نیازهای فیزیولوژیکی، امنیتی، نیازهای اجتماعی تعلق خاطر، احترام و عزت نفس، به قلّه‌ی این هرم می‌رسیم که بخش خود شکوفایی انسان است» (شعیمی، ۱۳۹۲).

مهم‌ترین اصلی که می‌توان آن را ویژگی انسان خودشکوفا دانست، توانایی درک واقعیت و باورداشتن خویشتن و دیگران است. درک دقیق واقعیت سبب می‌شود تا انسان به تضادهای درونی پدیده‌ها در زندگی و مسایل آن راه یابد. انسان خودشکوفا، انسانی فرهنگی است که بر تاریخ و روح زمانه‌ی خود غلبه دارد و می‌داند واژه‌ی کلیدی عصر او چیست؟ درک زمانه در حقیقت اندیشیدن واقع‌گرایانه برای درک و توصیف مهم‌ترین تعارض‌ها و چالش‌های جهان معاصر هنرمند است؛ تفکر و غورکردن در ریشه‌ها، ارزش‌ها، باورها و اعتقادات و هنجارها و ناهنجاری‌ها است و نیز به طور کلی در بوته نقد قرار دادن همه‌ی نهادهای مدنی، سیاسی، اجتماعی و عقیدتی جامعه‌ی روزگار اوست. در طول تاریخ ایران و جهان شاعران و نویسندگانی فراوان می‌توان یافت که به هوشیاری تاریخی، رسیده بودند و در راه از میان بردن مشکلات جامعه، گام‌های بزرگی برداشته‌اند. حکیم ابوالقاسم فردوسی با حرکت به سوی پاسداری از هویت ایرانی و با ابداع اثر شگفت‌انگیز شاهنامه، نشان داد که نسبت به تاریخ زمانه‌ی خود بسیار آگاه و هوشیار است.

نیما و ظهور شعر نو

نیما به دلیل درک والایی که از نوآوری داشت توانست با بینشی نو و سیر به سوی مبادی و مبانی مدرن و آگاهی از بن بست شعر سنتی چشم‌اندازی تازه رو به افق شعر فارسی بگشاید. نیما به‌عنوان شاعر معاصر قرن با هوشیاری تمام و اشراف بر تحولات جهانی قرن اخیر و تأثر از

رخدادهای مهم تاریخی (انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب مشروطه) دریافت که هم زمان با جهان نو نظام سنتی هزار ساله‌ی ادب فارسی نیز باید از نو متولد شود. آشنایی او با زبان و ادبیات و شعر معاصر فرانسه زمینه ابتکار و نوآوری را فراهم آورد و نقطه آغاز این تحول شعر «افسانه» بود. او می‌دانست که عصر، عصر چیرگی فکر و اندیشه بر صورت و قالب‌هاست بنابراین کوشید تجارب فردی شاعرانه را شالوده‌ی شعر نو قرار دهد. «ادراک که در واقع عالی‌ترین مبنای تکامل هنر است، ذهن و زبان را به شدت متحول می‌کند، ما در این جا ذهن را آن عنصر مدرک و زبان را عامل انتقال این ادراک به غیر می‌شمایم. آن چه در شعر فارسی در قرن اخیر رخ داد و نیما به‌عنوان سرسلسله‌ی آن بود، نمایش درک زمانه، از سوی انسان ایرانی بود که پا به پای جهان بر خویشتن مسلط شد. ولی نیما به‌عنوان تنها پدیدآورنده سبک نوین شعری نیست؛ بلکه یکی از پدیدآورندگان است، اما این اقبال را داشت که بتواند پیش از دیگران تأثیرگذار باشد؛ شاید بدان جهت که از سر و صدا پرهیز می‌کرد و بیش از آن که جویای نام و شهرت باشد به اصل ضرورت دگراندیشی در ادبیات می‌اندیشید» (فرزاد، ۱۳۸۳: ۲۰).

می‌توان گفت هدف نیما فقط سرودن شعر متفاوت و نو نبود او به‌عنوان شاعری متعهد و نماینده ادبیات زمان خود که می‌دانست در چه دوره‌ای از تاریخ ادبی سرزمین خود می‌زید این دگرگونی را برای شعر معاصر مقتضی می‌دانست. چرا که شاعر معاصر زمان خود بود و آگاه بود که شعر زمان خود باید با عناصر و جلوه‌های زندگی عصر حاضر معاصر باشد. «افسانه نمودار نخستین تلاش برای شکستن اوزان عروضی و پی افکندن کاخ بلند نوینی در شعر فارسی است. وی می‌کوشد پیوند خود را از عروض و مقررات آن بگسلد، اما هنوز جرئت و آمادگی آن را ندارد. گوش‌ها به اوزان عروضی خو گرفته و هر آهنگ دیگری سامعه‌ی شنوندگان را خواهد خراشید. پس به ناچار او به همان اوزان رایج پناه می‌برد. اما کاری که می‌کند این است که وزن کوتاه و ساده‌ای برمی‌گزیند، مناسب‌ترین وزنی که بتواند تغزلات پرسوز و گداز شاعر جوان را خود جای دهد» (آرین پور، ۱۳۷۴: ۵۸۰).

پیشینه‌ی بازتاب درک زمانه در شعر فارسی از سبک خراسانی تا کنون

چنانچه به آثار ادبی خودمان از دوره سبک خراسانی تا به امروز نگاه کنیم درمی‌یابیم که شاعران بزرگی در طول تاریخ ادبیات ایران وجود داشته‌اند که به درک عمیق تاریخی، اجتماعی و سیاسی و... رسیده بودند و با تأثر از آن شرایط خاص آثار ارزنده و مهمی از خود بر جای نهادند. «موقعیت‌های با اهمیت هستند که موجب آثار با اهمیتند» (نیما یوشیج، ۱۳۵۵: ۱۷). که هر یک از این آثار در هر دوره‌ی تاریخی بازتاب شرایط خاص همان دوره است که هم به لحاظ

موضوع و محتوا و هم به لحاظ نوع احساسات خالق اثر، با یکدیگر متفاوت است. پس این تفاوت در آثار هنری نشان می‌دهد که شاعر یا هنرمند در چه دوره‌ی تاریخی و اجتماعی و ادبی می‌زیسته و چگونه از آن شرایط متأثر شده و چه عللی باعث تمایز این آثار از یکدیگر شده است. مثلاً در شعر دوره‌ی سبک خراسانی فردوسی آگاه است که زبان و فرهنگ ایران در خطر هجوم بیگانگان در عصر غزنوی قرار گرفته است. به همین جهت با درک دقیق زمانه خود و چند و چون آن آگاهانه دست به انتخاب می‌زند تا از هویت ایرانی و اندیشه‌ی شیعی خود دفاع کند.

«بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی» (فردوسی، ۱۳۹۶: ۱۹۳). همچنین در شعر دوره سبک عراقی نابسامانی‌های اوضاع اجتماعی ناشی از حکومت طولانی مدت مغولان را در (آغاز قرن هشتم) در غزلیات حافظ ملاحظه می‌کنیم که بیانگر درک دقیق او از وضعیت جامعه‌ی زمانه خود است. «جامعه‌ای که حافظ همه چیزش را معکوس می‌بیند و تنها رندها و خراباتی‌ها هستند که ریا نمی‌کنند. و گرنه:

می‌ده که شیخ و واعظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند»
(فرزاد، ۱۳۸۵: ۲۸۲)

در شعر دوره سبک هندی از میان شاعران متعهد و آگاه این دوره، صائب تبریزی از شاخص‌ترین و بزرگ‌ترین سخن‌سرایان سبک هندی در قرن دهم است که با درک والا و توجه ویژه به مسائل اجتماعی و سیاسی و کشورداری زمان خود در اشعارش بی‌کفایتی و ستمگری حاکمان را به نقد می‌کشد و آنان را با زبان آتشین پند و اندرز می‌دهد:

«شاهی که بر رعیت خود می‌کند ستم مستی بود که می‌کند از ران خود کباب»
(صائب، ۱۳۶۱: ۱۷۹)

بحث

بازتاب درک زمانه در «افسانه» نیما

تردید نیست که نیمایوشیخ روح زمانه و اندیشه‌ها و جریان‌های غالب بر روزگار خویش را نیکو می‌دانست و بر آن‌ها اشراف داشته است. آثار او بیانگر درک دقیق او از تاریخ زمان خود است. «این را می‌نامیم رسالت تاریخی و زمانی شاعر در برابر بشر و قوم و قبیله و ملت خود» (براهنی، ۱۳۸۰: ج ۲، ۶۳۶).

شعر افسانه همواره مورد توجه منتقدان بوده است که نشان از هوشیاری تاریخی نیما و درعین حال نمادی از آرمان‌گرایی و اندیشه‌ی انقلابی او است. از آن جایی که نیما در مدرسه فرانسویان تحصیل کرده و نیز با ادبیات فرانسه آشنا بوده است می‌توان تأثیر شاعران سمبولیست و رمانتیک فرانسه را در اشعار او ردیابی کرد. این آشنایی زمینه‌ای برای ابتکار و نوآوری او شد که شعر «افسانه» نقطه‌ی آغاز این تحول است. «هر جریان ادبی در آغاز با ادبیات جهانی برخورد دارد و در جهت‌دهی آگاهی انسانی یا قومی مساعدت می‌ورزد» (مدنی، ۱۳۸۵: ۲۵-۲۶). باید گفت که سمبولیسم و رمانتیسم در اشعار نیما بسیار پررنگ است. شعر افسانه نمونه‌ای از یک شعر رمانتیک و سمبلیک است. شاعر کم و بیش همه عناصر و ویژگی‌های مکتب رمانتیک را به کار برده است. از جمله من فردی، غنی بودن از احساس و هیجان، بازگشت به زمان گذشته و خیال‌پردازی. همچنین از دید سمبولیسم، افسانه نماد تجارب شخصی گذشته‌ی شاعر است. نیما حتی در اشعاری که به شیوه کهن و در محور عروضی هم سروده است، از نماد استفاده کرده است. او در شعر «چشمه کوچک» با مطلع:

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیز پا

چشمه‌ی مغرور را نماد روشنفکرانی آورده است که مردم را نادیده گرفته و همواره آنها را تحقیر می‌کنند و دچار خود شیفتگی هستند، اما این چشمه هنگامی که در سفر خود به اقیانوس می‌رسد و عظمت آن را در می‌یابد از حقارت خویش شرمسار می‌گردد.

در شعر «افسانه»، که به گونه‌ای گفت‌وگو است، نیما بر آن است تا به مخاطب خود القا کند که دوران افسانه‌ها و گذشته‌های دور که عشق، تنها عشقی محدود به دو انسان بود تمام شده است و اکنون با ظهور مفهوم جدید وطن، ملت و فرهنگ و امثال آن، روزگار، روزگار همبستگی‌های ملی و جهانی و انسانی است. درحقیقت نیما و پس از او شاملو و دیگران هم از عشق عمومی دم زده‌اند؛ عشق به جوهر و کلیت انسان. «نیما خود را از مردم و از جهان جدا نمی‌داند و در اغلب موارد «من» او «ما»ی ماست» (براهنی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۸۷).

شعر «افسانه» منظومه‌ای رمانتیک از یادآوری عشقی خیالی و بیان ناکامی‌ها و سرخوردگی‌ها، همراه با حسرت و اندوه است. نیما حکایت افسانه را با توصیف شب و فضای تیره و مکان سرد و خلوت و غم‌انگیز آغاز می‌کند در حالی که خود را دیوانه یا عاشق خطاب می‌کند به دور از اجتماع در حال گفت‌وگوی درونی است. این نشان از گم‌گشتگی و آشفتگی شاعر از نظر فکری است. او در سرزمینی زندگی می‌کند که سراسر افسانه است اما در روزگار او دوره‌ی آنها به پایان رسیده است. و باید اندیشه‌ای واقع‌گرایانه به پدیده‌های جهان نو داشت. شعر افسانه سفر نیما به دنیای درونی است و به نوعی گفت‌وگوی دوگانه جهان سنتی و جهان مدرن است.

از سویی با یادآوری از عشقی قدیمی نوعی احساس غم و حسرت و خیالی دست‌نیافتنی دارد، و از سوی دیگر افسانه تداعی عشقی دلخواه و مطلوب نیماست و می‌تواند من درونی شاعر یا اندیشه و ذهن آگاه او باشد که دورانیش و حقیقت‌بین است و می‌تواند هدایت‌گر او باشد.

افسانه

«در شبی تیره، که دیوانه‌ای کاو،

دل به رنگی گریزان سپرده، در دره‌ی سرد و خلوت نشسته

همچو ساقه‌ی گیاهی فسرده، می‌کند داستانی غم‌آور

در میان بس آشفته مانده» (نیما یوشیج، ۱۳۸۳: ۴۴).

نیما به‌عنوان شاعر متفکر و هوشیار می‌داند که در چه دوره‌ای از تاریخ ادبیات و هنر سرزمین خود و جهان قرار دارد. عصر معاصر عصر روشنگری است او به دلیل آشنایی با ادبیات فرانسه شعر معاصر را به خوبی می‌شناسد. افسانه سرآغاز شکستن قواعد شعر کلاسیک و ستیز با دنیای سنتی است. نیما به‌عنوان نماینده‌ی جامعه‌ی مدرن با این شعر به مخاطب زمان خود القا می‌کند که در این روزگار شعر معنای دیگری یافته است. شعر معاصر یعنی تلاش شاعر برای گفت‌وگوی فردی با جامعه. نه گفت‌وگوی فردی عاشقانه و در خود فرو رفتن، تک‌گویی و خیال‌پروری. بلکه زمان گفت‌وگوی اجتماعی است. یعنی تبدیل من فردی به من اجتماعی. پس همگان باید با مفاهیم نو و ارزش‌های انسانی آشنا شوند. اما این مفاهیم در قالب‌های سنتی نمی‌گنجد؛ چرا که مفاهیم نو قالب نو می‌طلبد. شعر طویل افسانه گویای این مطلب است که شعر نو فارغ از هر گونه تکلفات که قدما را مقید می‌ساخت، آن قدر گنجایش دارد که شاعر می‌تواند تا بی‌نهایت کلامش را ادامه دهد. نیما می‌گوید یگانه مقصودش از طولانی سرودن افسانه آزادی در زبان بوده است.

این شعر را از دو منظر می‌توان نگریست: سیاسی و ادبی. برخی نظام مشروطه سلطنتی را با شعر نو مقایسه کرده‌اند. تحولاتی که لازمه جهان معاصر بود. هم‌زمان با افسانه نیما که جدال بین کهنه و نو در پیش بود جدال نظام سلطنتی با مشروطه نیز در کار است. با تغییر حکومت از قاجار به پهلوی بار دیگر حکومت سلطنتی سنتی جای حکومت مشروطه را گرفت. در عرصه سیاسی نیز همانند عرصه ادبی، سلطنت، نماینده سنت، و مشروطه، نماینده مدرنیسم می‌شود. افسانه نیما، نشانگر درک درست نیما از زمانه‌ی خود است. او که بر دو جنگ جهانی آگاهی کامل دارد، می‌داند که بهترین راه برای سعادت انسان، گفت‌وگو است زیرا همه مشکلات بشر با گفت‌وگو و دیالکتیک، قابل حل است و به جنگ و کشتار نیازی نیست. این نخستین پیام و مهم‌ترین گفتمان نیماست که در ادبیات پس از مشروطه در ایران مطرح شده است.

از منظر ادبی می‌توان گفت در این شعر شاعر **دل** را «مضطر، بینوا، مرغ هرزه در، سرمست» خوانده که می‌تواند نماد دنیای درونی شاعر باشد که در آشفتگی و پریشانی ذهنی به سر می‌برد. و «من» دنیای بیرونی و واقعی شاعر که با هم در جدل و ستیزند. یعنی ستیز سنت‌گرایان و نوگرایان. از سویی شاعر آمادگی کامل برای گام نهادن در راه نوگرایی و ساختارشکنی ادبی که هنوز گوش مخاطبان به طور کامل با آن مأنوس نشده را نیافته است و از سویی برای هنرمند متعهد تسلیم شدن در این راه که تنها راه نجات شعر فارسی از نظام کهنه سنتی است حسرت و ملامت را در پی خواهد داشت:

«آخرای بینوا دل! چه دیدی، که ره رستگاری بریدی؟

مرغ هرزه درایی، که بر هر شاخی و شاخساری پریدی

تا بماندی زبون و فتاده؟» (همان، ۴۴).

در مجادله «دل» و «من» از منظر سیاسی «دل» نماد جامعه‌ی سنتی است. شاعر هشدار می‌دهد که نباید فریب ظاهرسازی‌ها و سیاست‌های دوگانه عوام‌فریبانه حکومت پهلوی را خورد که از سویی سعی در مدرنیزه کردن جامعه در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دارد و از سویی دیگر ساختار نظام سیاسی، سنتی و استبدادی است:

«می‌توانستی ای دل، رهیدن، گر نخوردی فریب زمانه

آنچه دیدی، ز خود دیدی و بس، تا توای مست! با من ستیزی

تا به سرمستی و غمگساری، با فسانه کنی و دوستداری» (همان، ۴۵).

از طرفی «من» جامعه‌ی مدرن یا دنیای بیرونی و واقعی شاعر است. نیما می‌داند که در کجای تاریخ سیاسی و ادبی جهان و جامعه خود قرار دارد، بنابراین می‌کوشد تا مردم جامعه را متقاعد کند که جامعه‌ی جهانی از سنت‌ها و عوامل کهن دست کشیده‌اند و دوره نظام سیاسی سنتی نیز به پایان رسیده اما جامعه سنت‌گرای ما با آن خو کرده و بدان مبتلا شده است:

«عالمی دایم از وی گریزد، با تو او را بود سازگاری

مبتلایی که مانده‌ی او

کس در این راه لغزان ندیده» (همان، ۴۵).

او می‌داند که دیری نمی‌پاید که این بنای سست و فرسوده با باد ملایمی فرو خواهد ریخت و شاعران سنت‌گرا در غم از دست دادن آن شعر می‌سرایند پس جامعه‌ی ما نیز باید هم‌پای دموکراسی جهانی پیش رود:

«آه! دیری است که کاین قصه گویند:

از بر شاخه مرغی پریده

مانده بر جای از او آشیانه

لیک این آشیان‌ها سراسر، بر کف بادها اندر آیند

رهروان اندر این راه هستند

کاندر این غم، به غم می‌سرایند» (همان، ۴۵).

نیم افسانه را زمانی سرود که پیش از او موجی از نوگرایی، توسط پیشگامان تجدد ادبی به تلاطم درآمده بود، اما در این راه موفق نبودند. زیرا تلقی آنان از نوگرایی صرفاً در فرم و شکل آن بود و درک درستی از فلسفه‌ی تحول هنر نداشتند. نیم شعر سنتی (گل‌گذار) و نظام پیچیده و درهم قواعد کلاسیک (گیسوان) را با وقوف بر جهان‌بینی نو و فلسفه‌ی تحول، در هم شکست و سرانجام با سرودن این شعر حادثه‌ای ادبی در عصر خود ایجاد کرد. اگر بخواهیم از منظر سیاسی در نظر بگیریم (گل‌گذار) شاید همان نظام مشروطه سلطنتی باشد که با روی کار آمدن نظام استبدادی رضاخانی حاصل یک قرن تلاش نوآورانه مشروطه را در هم می‌شکند و استبدادی نو را در پیش می‌گیرد:

«لیک موجی که آشفته می‌رفت، بودش از تو به لب داستانی

می‌زدت لب، در آن موج، لبخند، یکه تازی سراسیمه

عاشق: اما من سوی گل‌گذاری رسیدم

درهمش گیسوان چون معما، همچنان گردبادی مشوش» (همان، ۴۷).

نیم خود را شاعر زمانه خود می‌داند زیرا با آینده نگری و درک تاریخ سیاسی و ادبی سرزمین خود جلوه‌های دینامیسم تاریخ و جبر تاریخ را می‌شناسند و نظریه ایدئالیزم تاریخ را می‌داند ایده‌آلیست‌ها جهان مستقل و بیرون از ذهن انسان را به رسمیت نمی‌شناسند. درحقیقت نگرش واقع‌گرایانه به تاریخ نگرشی است که بر مبنای آن نمی‌توان مسیر حرکت تاریخ را دیگرگون کرد. به بیان دیگر به نوعی افراطی، ما را به سوی تقدیرگرایی سوق می‌دهند. مانند هگل که: «تاریخ را آینه تمام نمای "گسترش روح جهان" می‌بیند» (آریان پور، ۱۳۸۷: ۸۶). درحالی که بنابر نگرش ماتریالیستی، عامل اصلی تطور و جریان تاریخ در زندگی عملی جامعه‌ی

انسانی‌ست و این همان اعتقاد به دینامیسم تاریخ است. «از نظر مارکس بازیگران حاضر در صحنه‌ی نمایش تاریخی عبارتند از هویت‌های واقعی اجتماعی، طبقاتی که منشأ، خاستگاه و هویتشان در گرو مناسبات فردی و اجتماعی اعضایشان با نیروهای تولید نهفته است، و نه آرا و اندیشه‌های به لحاظ اجتماعی بی‌ریشه» (نوذری، ۱۳۹۸: ۵۵).

به همین خاطرگویی که از پیش قرعه این کار را به نام او زده باشند خود را هدف تیر حوادث زمانه «افسانه» می‌داند. اما در عین حال مرهم زخم‌های دل او نیز افسانه است زیرا ذهن او را به سمت واقع‌گرایی و اندیشه‌ی نو هدایت می‌کند. «حدیث افسانه، حدیث دل بستن به رویاهایی مه‌آلود و بارانی است، در جایی که شاعر سوخته‌دل، اما سرشار، نومید، اما بی‌قرار در طلب و جست‌وجوی هستی جاودانه و اثیری دنیای گسترده و پهناور درون است» (عابدی، ۱۳۷۱: ۱۵).

«ای فسانه، فسانه، فسانه، ای خدنگ ترا من نشانه!

ای علاج دل‌ای داروی درد، همراه گریه‌های شبانه

با من سوخته در چه کاری؟» (همان، ۴۷).

نیما در این شعر با درک دگرگونی‌های سیاسی و مسائل اجتماعی جامعه سنتی روزگار خود (هیولا) در میان خفتگان و ناآگاهان (گوسفندان) از ظلمت و تاریکی شرایط سیاسی موجود، به تضادهای درونی پدیده‌ها پی برده و در تلاش برای مبارزه با آنها و حرکت جامعه به سوی پویایی است. و این حرکت و مبارزه به پویایی فکری او نیز منتهی شده و تحول ذهن و زبان او را موجب می‌شود. نیما این ادراک را به شعر ترجمه کرده و به دیگران انتقال می‌دهد، بنابراین با اندیشه‌ای واقع‌گرایانه دریافت که تصویری که «افسانه» در ذهن او داشت با آنچه در واقعیت وجود دارد متفاوت است:

«در بر گوسفندان، شبی تار، بودم افتاده من، زرد و بیمار

تو نبودی مگر آن هیولا، آن سیاه مهیب شرر بار

که کشیدم ز بیم تو فریاد؟» (همان، ۵۰).

نیما افسانه را (سرگذشت) پریشان خود می‌نامد و با یادآوری از خاطرات تلخ و سرخوردگی‌هایش، تجربیات شخصی خود را به جامعه روزگار خود تعمیم می‌دهد تا از سرخوردگی‌های اجتماعی جلوگیری کند؛ یعنی از من فردی، من اجتماعی می‌سازد، و گاهی او را با نام «شیطان» و گاهی «قلب خود» می‌خواند. و این نشان از تعارض و دوگانگی ذهن شاعر بوده که در برزخ دنیای بیرونی و درونی خود در تعلیق است؛ یعنی از سویی احساس تعهد نیما نسبت اوضاع زمانه خود و از سویی آماده نبودن جامعه برای هر نوع نوآوری است:

«سرگذشت منی ای فسانه، که پریشانی و غم‌گساری؟

یا که شیطان رانده شده ز هر جای؟ قلب پر گیر و دار منی تو

که چنین ناشناسی و گمنام؟» (همان، ۵۰ و ۵۱).

نیما به‌عنوان یکی از پدیدآورندگان سبک نوین توانست بیش از دیگران تأثیرگذار باشد شاید بدان جهت که به گفته خود «در پی شهرت و نام نیست» و این نشان می‌دهد که او با آگاهی درست از زمان تاریخی عصر خود به ضرورت اندیشه‌ی نو در ادبیات می‌اندیشید و می‌دانست این نواندیشی جاودان خواهد ماند. می‌توان گفت او با درک درست از رنسانس اروپا - که دوره جنبش و نوزایی در تمام زمینه‌ها بود و سرآغازش نیز هنر و ادبیات بود با الهام از آن رخداد مهم تاریخی، می‌دانست که این تحول ادبی نیز می‌تواند زمینه‌ساز تحولات دیگر در جامعه باشد. اما گاهی بخت را با خود یار نمی‌دید زیرا با انتقادات و مخالفت‌های زیادی رو به رو بود:

«یا سرشت منی، که نگشتی، در پی رونق و شهرت و نام؟

یا تو بختی که از من گریزی؟ هر کس از جانب خود تو را راند

بی خبر که تویی جاودانه» (همان، ۵۱).

اما شاعر با امید و پشتکار بر فراز قله‌ی تجدد و جهان‌نگری نو نشسته و با وجود تمام ناملایمات به تکامل شیوه‌ی خود همت‌گماشت. او با اعتقاد بر جبر تاریخ، وزیدن نسیم اقبال را سبب این پیروزی در عرصه‌ی نوآوری و حادثه مهم ادبی می‌داند:

«یاد دارم شبی ماهتابی، بر سر کوه بن نشسته

دیده از سوز دل خواب رفته، دل ز غوغای دو دیده رسته

باد امید سردی دمید از بر کوه، گفت از چه از خانه‌ی خود جدایی؟

چیست گم‌گشته‌ی تو در این جا؟ چنگ در زلف من زد چو شانه

نرم و آهسته و دوستانه، با من خسته‌ی بینوا داشت

بازی و شوخی بچگانه» (همان، ۵۱ و ۵۲).

و در ادامه‌ی شعر چنان که از محتویات آن بر می‌آید به نظر می‌رسد نیما در مورد جریان تاریخ در سرزمین خودش به نوعی نگرش ایده‌آلیستی نزدیک می‌شود و آن را تحت سلطه‌ی عوامل مابعدالطبیعه نیز می‌داند. او در این گفت‌وگو، «افسانه» را (که می‌تواند همان حوادث مهم تاریخی باشد) «باد سرد، ناشناس، وجودی کهن کار، آواره‌ی آسمان و نیز موجودات افسانه‌ای که در قصه‌های نیاکان ما در روزگاران قدیم بود با عنوان دیو صحاری، غول و...» می‌خواند که وقایع مهم تاریخی را پیش می‌برند و سرنوشت انسان‌ها را رقم می‌زنند. یکی از این رویدادهای مهم تاریخی تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی (اضطراب جهان) بود. هنوز از به ثمر نشستن

حکومت مشروطه چیزی نگذشته بود که بار دیگر سایه‌ی شوم حکومت استبدادی بر سر مردم افکنده شده و فضای اختناق سیاسی بر جامعه حاکم شد. نامیدن افسانه تحت عنوان نازنین دلبر، افسونگر، خانه شوق (حکومت مشروطه) و صورت مردگان، جغد (حکومت استبدادی رضا خانی) و... به‌عنوان رخدادهای مهم تاریخی می‌تواند تحت فرمان افسانه (ناشناس) باشد که با حرکت آنها سرنوشت سیاسی مردم را رقم می‌زند. این امر بی‌تردید نشانگر آگاهی و اشراف نیما به سرنوشت ایران است. نیما با وقوف بر جایگاه تاریخی و سیاسی و ادبی کشور با سرودن این شعر تلنگری به خفتگان جامعه زده و آنها را به نواندیشی، واقع‌گرایی، درون‌گرایی و کشف خود و به همبستگی ملی و جهانی و انسانی و به‌طور کلی به یک انقلاب اجتماعی و درونی دعوت می‌کند.

نتیجه‌گیری

با بررسی و نگاهی ژرف در شعر افسانه که از تجربه‌های آغازین نیما یوشیج است دریافتیم که گرچه این شعر رمانتیک است (مفهوم رمانتیک در ادوار مختلف متفاوت است) ولی نوعی نگرش ایده‌آلیستی تاریخی بر آن سایه انداخت و افسانه به‌عنوان موجودی ذهنی و فراطبیعی در دنیای درونی شاعر، که حاکم بر جریان‌های تاریخی است، او را در جهت بنای یک جامعه‌ی آرمانی هدایت می‌کند. نیما جایگاه و مسئولیت تاریخی، اجتماعی و ادبی خود را در جامعه زمان خود می‌داند و هم‌گام با جریان‌های تاریخی قرن معاصر در حرکت است. شیوه بیان و درک دقیق نیما از روزگار خود در این شعر که تا دهه‌های بعد از او نیز ادامه داشت نشان می‌دهد که در چنان فضای حساس سیاسی و اجتماعی به ضرورت نواندیشی و نوگرایی در ساختار ادبی پی برده و با الهام از پدیده‌ی رنسانس اروپا که خاستگاه آن هنر و ادبیات بود تحول ادبی را سرآغاز سایر تحولات جامعه روزگار خود می‌داند. وقوف هوشیارانه‌ی نیما به مسائل بیرونی و درونی جامعه ایران و متأثر از آن وقوع حادثه‌ی ادبی در قرن چهاردهم توسط او، حاکی از اندیشه‌ی انقلابی اوست. زیرا با آینده‌نگری و درک تاریخ سیاسی و ادبی سرزمین خود جلوه‌های دینامیسم تاریخ و جبر تاریخ را می‌شناسند. از سویی این شعر گفت‌وگو با فردی خیالی و نامرئی، در ضمیر ناخودآگاه شاعر بر اساس تخیل و توالی تشبیهات است که حاکی از روح درون‌نگر شاعر و متأثر از شاعران رمانتیک و سمبولیست فرانسه انسان را به کشف ماهیت خود، درون‌گرایی و عشق بر کلیت انسان فرا می‌خواند. بدین ترتیب می‌توان شعر افسانه را سرآغازی بر درک زمانه و هوشیاری تاریخی نیما دانست که در روزگار خود اثری بی‌مانند بوده است.

منابع

- آریان پور، ا. ح (۱۳۸۷). **در آستانه‌ی رستاخیز**. نشر چاوشان نوزایی کبیر.
- آرین پور، یحیی (۱۳۷۴). **از نیما تا روزگار ما**. ج ۳. چ ۱. تهران: نشر زوار.
- احمدی، بابک (۱۳۹۶). **رساله تاریخ**. چ ۵. تهران: نشر موژان.
- براهنی، رضا (۱۳۸۰). **طلا در مس**. ج ۲ و ۱. چ ۱. تهران: نشر زریاب.
- تبریزی، صائب (۱۳۶۱). **دیوان اشعار**. با مقدمه‌ی محمد عباسی. تهران: نشر طلوع.
- جوینی، محمد، (۱۳۸۷) **تاریخ جهانگشای جوینی**. تصحیح محمد قزوینی. ج ۱. دنیای کتاب.
- شعبی، فاطمه (۱۳۹۲). **هرم نیازهای انسان از دیدگاه مازلو**. چ ۱. نشر رایگان.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۹۶). **حماسه سرایی در ایران**. چ ۵. تهران: نشر فردوسی.
- فرانکل، ویکتور (۱۳۸۸). **انسان در جستجوی معنی**. ترجمه مهین میلانی. صالحی. چ ۲. تهران: نشر درس.
- مدنی، نسرین (۱۳۸۵). **در کوچه‌های خاکی معصومیت**. چ ۱. تهران: نشر چشمه.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۹۸). **فلسفه تاریخ روش‌شناسی و تاریخ نگاری**. چ ۳. تهران: طرح نو.
- یوشیج، نیما (۱۳۸۳). **برگزیده اشعار**. سیروس طاهباز. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- یوشیج، نیما (۲۵۳۵). **ارزش احساسات و پنج مقاله در شعر و نمایش**. شراگیم یوشیج. چ ۳. تهران: انتشارات گوتنبرگ.
- عابدی، کامیار (۱۳۷۱). «هفتاد سال با افسانه. تأملاتی در منظومه افسانه نیما به مناسبت هفتادمین سرایش آن». *ادبستان فرهنگ و هنر*. دی ۱۳۷۱. ش ۳۷، ص ۱۴ تا ۱۷.
- فرزاد، عبدالحسین (۱۳۸۳). «نیما و درک زمانه». *مجله شوکران*. ش ۱۷، ص ۲۰.
- فرزاد، عبدالحسین (۱۳۸۵). «توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند». *نشریه فرهنگی/هنری/اجتماعی*. اسفند ۱۳۸۵ و فروردین ۱۳۸۴. ش ۱۲ و ۱۳، ص ۲۷۸ - ۲۸۵.